

برساخته‌های گفتمان غرب‌زدگی؛ بافته‌های^۱ جلال آل احمد

محمدسالار کسرائی*

ریتا اصغرپور**

چکیده

در این مقاله درصدد آنیم که به فرایند شکل‌گیری و هژمون‌شدن گفتمان غرب‌زدگی در ایران بپردازیم. در شناسایی سازوکار کشمکش‌ها و منازعات اجتماعی نظریه گفتمان لاکلاو و موف، که یکی از کارآمدترین روش‌هاست، به‌منزله چهارچوب و استراتژی تحقیق پیش‌رو برگزیده شده است. با اتکا به این نظریه پی می‌بریم گفتمان غرب‌زدگی تصویری که از گفتمان غرب‌گرای تجددخواه و مدرنیزاسیون ارائه می‌دهد تصویری از شکاف‌ها و انشقاق‌های فزاینده هویتی سوژه‌هاست که طی سلطه پارادایم صنعتی غرب و وابستگی اقتصادی - سیاسی شکل گرفته است. پس از ارائه چنین تصویری و با استفاده از زمینه‌هایی که در ایجاد تزلزل و بی‌قراری در گفتمان حاکمیت به‌وجود می‌آورد، با بهره‌گیری از دال «اصالت و هویت» به طرد و حاشیه‌رانی دال‌های گفتمان غرب‌گرای حاکمیت پرداخته و با غیریت‌سازی از غرب شرایط لازم را برای ساختارشکنی همه‌جانبه گفتمان رقیب و هژمون‌شدن خود فراهم می‌کند.

کلیدواژه‌ها: غرب‌زدگی، بازگشت به اصل، تجدد، استعمار، روحانیان، گفتمان، هژمونی.

* دانشیار جامعه‌شناسی، پژوهشکده مطالعات اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (نویسنده مسئول)، mohammadsalar.kasraie@gmail.com

** کارشناس ارشد علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، ritamero@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۱/۲۸

۱. مقدمه و طرح مسئله

تجدد به منزلهٔ ابژه‌ای برآمده از غرب همواره در ایران موضوع نقد و منازعه بوده است. به غیر از گفتمان «پذیرش بی‌چون‌وچرای تجدد و مدرنیتهٔ غربی» که توسط معدودی از روشن‌فکران صدر مشروطه صورت‌بندی شده است، اغلب گفتمان‌ها در فضای اجتماعی معاصر ایران با نگاهی بدبینانه به تجدد به منزلهٔ دال ارتباطی با غرب استعمارگر و با موضعی نسبی از طرد و پذیرش شکل گرفته‌اند. یکی از هژمون‌ترین گفتمان‌های منتقد مدرنیتهٔ غربی گفتمان غرب‌زدگی است که در دههٔ ۱۳۴۰ ش شاهد رقابت و منازعهٔ این گفتمان با گفتمان حاکم (تجدد) هستیم. در عرصهٔ سیاسی-اجتماعی ایران کتاب غرب‌زدگی آل احمد طلیعه و بازتاب ظهور رسمی آن گفتمان است. گفتمان غرب‌زدگی با شدت و وحدت از تأثیرگذارترین گفتمان‌های دههٔ چهل تا به امروز بوده است؛ نسلی از نویسندگان و روشن‌فکران معاصر ایرانی با درجاتی از تفاوت بدان تعلق خاطر داشته‌اند؛ از جمله احمد فرید، احسان نراقی، حمید عنایت، علی شریعتی، داریوش شایگان، سیدحسین نصر، رضادآوری اردکانی، و بسیاری دیگر (عبدالکریمی ۱۳۸۹: ۱۲۰). گفتمان غرب‌زدگی آل احمد را می‌توان در متهمی‌الیه رویکرد نقادانه و طردگرایانه در قبال غرب و تجدد برآمده از آن ارزیابی کرد که نظام معنایی خود را برپایهٔ «غیریت‌سازی» و «دشمن‌سازی» از تجدد و ستیز با غرب استوار ساخته است. «غرب‌زدگی» در گفتمان غرب‌زدگی جلال آل احمد مفهومی منفی و پس‌وند «زدگی» در آن نشانهٔ بیماری است؛ یک بیماری گسترده در همهٔ سطوح و عناصر اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی با پیشینهٔ تاریخی درازدامن. نشانه‌ها و مفاهیم اصلی گفتمان غرب‌زدگی در بستر شناسایی و کشفِ درمان همین بیماری مفصل‌بندی شده که در صدد است تا با تعیین چندجانبهٔ بیماری غرب‌زدگی در کلیت اجتماع و ساختارهای سیاسی و اقتصادی، خاصه بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نظامی از ایستارها را صورت‌بندی کند تا ثابت کند که سوژه‌های روشن‌فکران، حاکمان، و تحصیل‌کردگان غرب‌زده مُخل توسعهٔ درون‌زا و استقلال‌کشورند. لذا، طرد و حاشیه‌رانی این سوژه‌ها نوعی سیاست و گفتمان مقابله‌ای و رهایی‌بخش از سلطهٔ گفتمان استعمار و امپریالیسم سرمایه‌داری خواهد بود، البته اگر بپذیریم که تمامی تحولات اجتماعی محصول منازعات معنایی میان گفتمان‌ها با هدف دست‌یابی به هژمونی است (کسرای ۱۳۸۶: ۳۰). گفتمان غرب‌زدگی منازعهٔ معنایی مرکزی خود را با قطبی‌سازی بین هویت اصیل (بومی و سستی) و هویت خودباختهٔ غرب‌زده (متجدد) و با تبیین منفی آن به‌گونه‌ای سامان می‌دهد

که یگانه عامل نابه‌سامانی‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی کلیت تاریخ و جامعه ایران مدلول تجدد غربی و غرب‌زدگی است؛ تجددی که مطابق میل استعماری - سرمایه‌داری غرب سوژه‌ها را به وضعیت سوژگی غرب‌زده تنزل می‌دهد و هویت اصیل و سستی آن‌ها را دست‌خوش اضمحلال، زوال، و انفعال می‌کند. سوژه مضمحل و منفعل در وضعیت سوژگی غرب‌زده خصلت سازنده و ستیزه‌جویانه خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند رودرروی استعمار و هژمونی سرمایه‌داری و استثمار امپریالیسم بایستد. گفتمان غرب‌زدگی تشتت و گسست هویت سوژه‌ها را، که مدلول منطق مصرف و وابستگی در دال‌های شناور اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی گفتمان غرب‌گرای تجدد است، به‌چالش می‌کشد و با ساختارشکنی در این مفصل‌بندی هویتی غرب‌گرا بر آن است که با ایجاد دگردیسی در سوژه‌های ازخودبیگانه و غرب‌زده به سوژه‌های اصیل و مستقل آن‌ها را در وضعیت سوژگی مبارز بنشانند. همه تحولات معنایی و ساختاری در دال‌های شناور سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی فقط با ظهور چنین سوژه‌های اصیل و متشخصی امکان‌پذیر می‌شود. سوژه‌هایی که دارای مجموعه کاملی از خصایص استعمارستیزانه، ضدامپریالیستی، و خودباورانه‌اند و با قرارگرفتن در وضعیت سوژگی اصیل حامل و ناقل مطالبات سیاسی و اقتصادی می‌شوند؛ اما ظهور و بروز چنین سوژه‌هایی چگونه امکان‌پذیر است؟ چه اسطوره و عاملی پتانسیل لازم را برای طرد و حاشیه‌رانی هویت غرب‌زده و آفرینش هویت اصیل دارد؟ نظام معنایی گفتمان غرب‌زدگی کدام عناصر را به زنجیره وقته‌ها می‌افزاید تا به مفصل‌بندی غرب‌ستیزانه و استقلال‌خواهانه این گفتمان قوام بخشد؟ آل احمد چگونه معنا و مفهوم منفی و سلبی غرب‌زدگی را به یک تصور اجتماعی عام و حرکتی سیاسی تبدیل می‌کند؟ این‌ها پرسش‌هایی‌اند که این تحقیق در چهارچوب نظریه گفتمان لاکلاو و موف درصدد است تا به آن‌ها بپردازد. درنهایت، به این سؤال اصلی پاسخ خواهیم داد که چرا و چگونه گفتمان غرب‌زدگی در دهه ۱۳۴۰ ش در ایران به گفتمان هژمون تبدیل شد؛ گفتمانی که تا به امروز یکی از اصلی‌ترین گفتمان‌های قوام‌بخش نظام فکری جمهوری اسلامی است؟

۲. از غرب‌گرایی تا غرب‌ستیزی

الف) غرب‌گرایی

برای تبیین و شناسایی نشانه‌ها و مفاهیم گفتمان غرب‌زدگی در مقام گفتمانی سلبی و منفی (غرب‌ستیزی) لاجرم باید به شناسایی و پیشینه تاریخی گفتمان غرب‌گرایی (تجددگرایی)

به منزله مفهومی ایجابی و مثبت رجوع کنیم. بخشی از نشانه‌ها و مفاهیم غرب‌ستیزانه در مواجهه تاریخی ایران با غرب و در جریان تحولات ایران و در رقابت و منازعه با گفتمان تجدد شکل گرفت. دال‌هایی هم‌چون نوسازی، ترقی، فن و تکنیک، اصلاح، قانون، میهن، سلطنت، غرب، مشروطه، و عقب‌ماندگی بخشی از دال‌های گفتمان ۱۵۰ساله تجدد بودند. گفتمان‌های تجدد هویت خود را حول مرکزیت رفع عقب‌ماندگی و ضرورت شناخت و ساختار شکنی دال‌های آن مفصل‌بندی کردند. در زمینه پیدایی و تثبیت نشانه‌های گفتمان تجدد در تاریخ تحولات اجتماعی ایران چهار مرحله وجود دارد که در هر مرحله دال‌ها و مفاهیم و عناصر مدرن دیگری در تقابل با گفتمان سنت مفصل‌بندی می‌شود. به علت مجال اندکی که در این مقاله داریم، فقط به عناوین آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. تجدد و غرب‌گرایی در قالب گفتمان ناسیونالیستی؛
۲. غرب‌گرایی و نوسازی در قالب گفتمان روشن‌فکری مشروطه‌خواه (۱۲۸۵-۱۳۰۰)؛
۳. غرب‌گرایی و نوسازی در قالب گفتمان دولت‌سالارانه ناسیونالیست (۱۳۰۴-۱۳۲۰)؛
۴. غرب‌گرایی و نوسازی در قالب گفتمان توسعه و تمدن بزرگ (از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷)؛

ب) غرب‌ستیزی

با مروری مختصر در تجربه تجدد در خواهیم یافت که تجدد در ایران فرایندی غالباً آمرانه و از بالا (غیر از جنبش مشروطه) است که محدود به نوسازی به شیوه غربی در ظواهر ساختارها و نهادهای سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در جامعه پیشامدرن ایران است؛ جامعه‌ای که هم‌چنان با آموزه‌ها و انگاره‌ها و ایستارهای سنتی زندگی می‌کند. بنابراین، طبیعی به نظر می‌رسد که در چنین فرایندی جامعه درگیر دوآلیسم سنت و تجدد شود و همواره سطحی از منازعات و کشمکش‌ها بین این دو گفتمان پدید آید. یکی از شدیدترین سطوح کشمکش و تخاصم بین این دو گفتمان را می‌توان در رویارویی مشروطه با مشروطه دید که یکی از صورت‌بندی‌های مرجع گفتمان غرب‌زدگی است و بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. علاوه‌براین، آل احمد در گفتمان غرب‌زدگی به دو وقته رابطه‌ای دیگر برای پایه‌گذاری استراتژی غرب‌ستیزانه و ایجاد یک‌پارچگی و وحدت در گفتمان اصالت و سنت استناد کرده است:

- تسخیر تمدن فرنگی: در دهه ۱۳۲۰ و در نوشته‌های سیدفخرالدین شادمان (۱۲۸۶-۱۳۴۶)؛

- غرب‌زدگی: احمد فردید (۱۲۸۹-۱۳۷۳) استاد بی‌کتاب فلسفه در دهه ۱۳۳۰ و ۱۳۴۰ در دانشگاه تهران که نام، درس‌گفتارها، و جلساتش تا سال‌ها غوغا به پا می‌کرد.

۳. شکل‌گیری گفتمان غرب‌زدگی آل احمد (۱۳۰۲-۱۳۴۸ ش)

آل احمد دال‌نخبه‌گرایانه و ذات‌گرایانه و هستی‌شناسانه گفتمان غرب‌زدگی فردید را از مدلول‌های معرفتی‌اش جدا می‌کند و آن‌ها را با مدلول‌های همه‌فهم سیاسی و عینی به‌شکل یک بیماری قابل‌رؤیت صورت‌بندی می‌کند. سپس در دهه ۱۳۴۰ به ادبیات سیاسی ایران وارد می‌کند. غرب‌زدگی به‌سرعت به اصلی‌ترین گفتمان رقیب با گفتمان غرب‌گرای حاکمیت تبدیل می‌شود. اگر دغدغه اصلی در نظریه گفتمان را این هدف بدانیم که نشان دهیم مردم در جوامع چه درک و شناختی از خود دارند یا به‌عبارتی تعریف مردم در جوامع گوناگون از خودشان چیست و به‌تبع این تعریف الگوی رفتاری آن‌ها چیست، باید بگوییم که باتوجه‌به اقبال عظیم گفتمان غرب‌زدگی بین عوام و نخبگان، از هر دسته و گروهی، پُربی‌راه نیست اگر رأی به این دهیم که مردم آن را آینه تمام و کمالی از خود، وضعیت خود، و بحران خود می‌دانستند:

رواج اصطلاح غرب‌زدگی پس از انتشار کتاب جلال آل احمد نشانه‌ای است از این‌که گرایش و تمنا برای بازیافتن هویت انسانی و تاریخی خود در ما بیدار شده و این پرسش که ما کیستیم و در جهان کنونی در کجا قرار داریم برای ما مطرح شده است (آشوری ۱۳۴۷: ۱۶).

و اما گفتمان غرب‌زدگی با مفصل‌بندی غرب‌ستیزانه چگونه و تحت‌تأثیر کدام منازعات و رویارویی‌های گفتمانی و در بستر کدام شرایط تاریخی، سیاسی، و فرهنگی شکل گرفته است؟

۴. کودتا، سرکوب سیاسی: تغییر (جابه‌جایی) کانون هدف و مخالفت

کودتای ۲۸ مرداد توسط انگلیس و آمریکا و شکست نهضت ملی و پی‌آمدهای سیاسی پس‌از آن از مهم‌ترین علل شکل‌گیری گفتمان غرب‌زدگی است. گرچه گروه‌های منتقد و مخالف بلافاصله پس از کودتا در پی این بودند که نظام معنایی جدیدی را برای مقابله با

استبداد و گفتمان حاکمیت (که آن را دست‌نشانده غرب می‌دانستند) به کار گیرند، اما با سرکوب و خفقان مواجه می‌شدند؛ سرکوب و خفقانی که موجبات شکل‌گیری و هژمونی نظام معنایی گفتمان غرب‌زدگی را تشدید کرد. سرکوب‌های پس از کودتا به دو گونه شرایط شکل‌گیری گفتمان غرب‌زدگی را فراهم می‌کند:

- تغییر و جابه‌جایی کانون هدف از استبداد به استعمار؛
- تغییر و جابه‌جایی کانون مخالفت از نهادهای دموکراتیک به فضاهاستستی (میرسپاسی ۱۳۸۴: ۱۳۶).

۵. مدرنیزاسیون، تضاد طبقاتی، شکاف اجتماعی، و گفتمان‌های اصالت

گفتمان غرب‌زدگی واکنشی بود به نابه‌سامانی‌های توسعه و تجدد غربی که از دوران پهلوی اول شروع شد و از اواسط دهه ۱۳۳۰ و پس از کودتای ۲۸ مرداد در یک روند پرشتاب قرار گرفت. این برنامه مدرنیزاسیون در همه روابط اقتصادی، نهادهای اجتماعی، و قالب‌بندی‌های فرهنگی کشور تأثیر گذاشت. اصلاحات ارضی، به‌منزله یکی از برنامه‌های مدرنیزاسیون، ساختار روستایی ایران را برهم زد. از بین تمام عواقب چنین تغییری مهم‌ترین مهاجرت کثیری از جمعیت روستایی به شهرها، به‌ویژه تهران، بود؛ جمعیتی فاقد مهارت و تخصص که برای امرار معاش معضلات زیادی پیش‌روی داشت و جز کارگری روزمزد، آن هم گاه‌به‌گاه، شغلی پیش‌روی خود نمی‌دید. این مهاجران بخش اعظم جامعه فقیر و حاشیه‌نشین شهری را تشکیل می‌دادند. طبقه‌ای که هیچ سهمی در ساختار جدید شهری، اجتماعی، و اقتصادی ندارد و «حسی از انزوای اجتماعی را تجربه می‌کند». از طرف دیگر، مدرنیزاسیون هم‌راه با عناصر فرهنگی و ارتباطی مدرن و غربی تغییراتی ناگهانی در زیست جمعی و سبک زندگی جامعه ایرانی پدید آورد که موجب شد بسیاری از مناسبات اجتماعی پیشین، که حامل هویت مبتنی بر سنت‌ها بود، از میان برود. حضور فرهنگ «دیگری» بدون این که هیچ عنصر مشترکی با سنت بومی داشته باشد، کلیت واحد و یک‌پارچه گفتمان سنت را متزلزل کرد و موجب تشتت و شکاف‌های فرهنگی - هویتی شد.

این تغییر فرهنگ شهری شکاف طبقاتی و گسست‌های اجتماعی - هویتی موجب طرد و به حاشیه‌رانی سوژه‌های کثیری از گروه‌های اجتماعی گوناگون از گفتمان تجدد به فضای گفتمان‌گونگی شد. گفتمان غرب‌زدگی نیز مانند تمام گفتمان‌های اصالت در کشورهای

پیرامون واکنشی بود به چنین نابه‌سامانی‌ها که برای برون‌رفت از بحران درصدد بود تا بستری فراهم کند که با طرد عناصر غرب‌گرا و عاملان استعماری آن‌ها روند شکاف و ازهم‌گسیختگی و زوال هویت را با اتکا به اصالت عقیم کند.

۶. ویژگی‌های گفتمان غرب‌زدگی

در گفتمان غرب‌گرای حاکمیت وقته‌هایی چون ایران، شاه، ملیت، توسعه، اقتدار، قدرت نظامی، و تجدد حول نماد «سلطنت» مفصل‌بندی شده بودند. این گفتمان با خلق اسطوره تمدن بزرگ درصدد بود تا یک نظریه سیاسی شوونیستی ارائه دهد. نظام معنایی گفتمان حاکمیت از دال‌هایی چون استقلال، آزادی، عدالت، اسلام، و سنت خالی بود. این عناصر به عرصه گفتمان‌گونگی فرستاده شده بودند؛ عناصری که اساسی‌ترین وقته‌های گفتمان غرب‌زدگی شدند، به‌واسطه مشهورترین منتقد غرب‌گرایی در ایران، جلال آل احمد که نظریه غرب‌زدگی را در کتابچه‌ای با همین عنوان منتشر کرد. این کتابچه در ابتدا به‌صورت گزارشی نوشته شده بود که قرار بود در جلسات «شورای هدف فرهنگ ایران» به‌سرپرستی وزارت فرهنگ در آبان و دی ۱۳۴۰ مطرح شود، اما لحن انتقادی و بحث‌برانگیز این گزارش موجب شد که از دستورکار شورا خارج شود. نسخه‌های تاپی این کتابچه در میان روشن‌فکران، اصحاب قلم، و مردم سال‌ها دست‌به‌دست گشت و تا پیش از انقلاب سال ۱۳۵۷ هرگز به‌شکل رسمی چاپ نشد.

۷. نظام معنایی گفتمان غرب‌زدگی مبتنی بر ساختارشکنی مفصل‌بندی

غرب‌زده گفتمان حاکمیت

طبق نظریه لاکلاو و موف «در کشورهای جهان سوم به‌دلیل استعمار امپریالیستی و حاکمیت اشکال متمرکز و خشن سلطه، کشمکش‌های مردمی به‌سمت یک مرکز با دشمنی تعریف‌شده، واحد، و معین تمایل دارد» (لاکلاو و موف ۱۳۹۷: ۲۱۳). گفتمان غرب‌زدگی نیز درصدد است تا نشان دهد که وقته‌ها و ابژه‌های گفتمان تجدد و حاکمیت در مفصل‌بندی با گفتمان «دیگری» یعنی غرب تعیین یافته‌اند و همگی نشان از امر بنیادین و مشابهی به‌نام «دشمن بیرونی» دارند. از این حیث تمام ویژگی‌های گفتمانی برآمده از این خصم در گفتمان غرب‌گرای حاکمیت باید ساختارشکنی شود. این ساختارشکنی و ایجاد تزلزل در گفتمان غرب‌گرای تجدد با اتکا به مفهوم خاص غرب‌زدگی صورت می‌گیرد.

خاستگاه مفهوم غرب‌زدگی همان‌طور که پیش‌ازین گفتیم در آرای احمد فرید است. فرید اصطلاح غرب‌زدگی را در مقام یک استعاره به‌کار برد. برای نامیدن وضعیت و احوال تاریخی که عالم غرب گرفتار دوره‌ای ظلمانی شده است. در فرایند این تحول تاریخی - معرفتی همه جهان گرفتار غرب‌زدگی شده است. آل احمد با اخذ این اصطلاح از فرید مفهوم دیگرگونه‌ای از غرب‌زدگی ارائه کرد و با نسبت‌دادن خصیصه استعاری، هم‌چون یک بیماری به آن، حوزه غرب‌زدگی و نقد به غرب را از مباحث معرفتی و هستی‌شناسانه به عرصه سیاست، اقتصاد، و اجتماع گسترش داد:

غرب‌زدگی می‌گویم هم‌چون وبازدگی، و اگر به مذاق خوش‌آیند نیست، بگویم هم‌چون گرم‌زدگی یا سرمازدگی، اما نه. دست‌کم چیزی است در حدود سن‌زدگی؛ دیده‌اید که گندم را چه‌طور می‌پوسانند؟ از درون. پوسته سالم برجاست، اما فقط پوست است، عین همان پوستی که از پروانه‌ای بر درختی مانده (آل احمد ۱۳۸۵: ۱۵).

آل احمد در همین نقطه آغاز خصیصه‌ای تجویزی، درمانی، و اتویایی به گفتمان غرب‌زدگی می‌دهد که در صدد است تا با شناسایی یک بیماری و ردگیری آن در عرصه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی نظریه‌ای را برای ستیز با بیماری بنیان نهد و اگر شد، آن را علاج کند: «به‌هر صورت سخن از یک بیماری است. عارضه‌ای از بیرون آمده و در محیطی آماده برای بیماری رشد کرده. مشخصات این درد را بجوییم و علت یا علت‌هایش را و اگر دست داد، راه علاجش را» (همان: ۱۵).

سپس از دو چشم‌انداز درونی و بیرونی به تبیین مفهوم غرب‌زدگی به‌منزله عارضه‌ای برآمده از دال غرب می‌پردازد.

نقد درونی با محتوایی ارتباط دارد که استعاره‌ای برای بیان هرچیز علیل، بی‌معنا، و از خودبیگانه در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی است که مدلول سلطه گفتمان متجدد غرب بر گفتمان حاکمیت است. غرب‌زدگی در واقع هشدار از این سلطه و وضعیت مخاطره‌آمیز است. حاصل آن در سوژه‌های گفتمان غرب‌گراست که به انقیاد غرب درآمده‌اند. این وضعیت انقیادی حاصل ترک میراث سنتی و تسلیم در برابر پارادایم غرب و تکنیک است که نشانگان یک بحران خطرناک و نماد ذلت و حقارت سوژه‌های غرب‌زده است. آل احمد آغاز رسمی استیلا غرب و ذلت و از خودبیگانگی سوژه‌ها را به جنبش مشروطه و جنگ مغلوب مشروطه در برابر تجدد ارجاع می‌دهد. مخالفت مشروطه‌خواهان در واقع مخالفت با تجدد بود:

برساخته‌های گفتمان غرب‌زدگی؛ یافته‌های ... (محمدسالار کسرابی و ری‌نا اصغرپور) ۶۵

جنگ مشروعه و مشروطه، جنگی که بر سر مشروطیت ایران در گرفته بود، بحران تجدد در ایران را هم به‌نمایش می‌گذاشت. مخالفت مشروعه‌خواهان صرفاً به مخالفت با مبانی اصولی نظام مشروطیت محدود نمی‌شد، آن‌ها با تجدد هم سر ستیز داشتند (آجودانی ۱۳۸۳: ۳۸۵).

آل احمد نیز از جایگاه مدافع سنت اعدام شیخ فصل‌الله نوری را دال استیلائی تجدد و آغاز غرب‌زدگی می‌داند:

و من نعلش آن بزرگوار را بر سر دار هم چون پرچمی می‌دانم که به‌علامت استیلائی غرب‌زدگی پس از دویست سال کشمکش بر بام سرای مملکت افراشته شد ... و اکنون در لوای این پرچم ما شبیه به قومی از خودبیگانانیم، در لباس و خانه و خوراک و ادب و مطبوعاتمان، و خطرناک‌تر از همه در فرهنگمان. فرنگی‌مآب می‌پروریم و فرنگی‌مآب راه‌حل هر مشکلی را می‌جوییم ... اگر در صدر مشروطه خطر بیخ گوشمان بود، اکنون در جانمان نشسته. از آن دهاتی به شهر گریخته که دیگر به ده بر نمی‌گردد، چون سلمانانی دوره‌گرد آبادی او بریانتین در بساط ندارد و در ده سینما نیست و ساندویچ نمی‌توان خرید گرفته تا آن وزیر که چون درمقابل گردوخاک حساسیت دارد، سالی به دوازده ماه در چهارگوشه عالم پرسه می‌زند (آل احمد ۱۳۸۵: ۶۴-۶۵).

این وضعیت انقیادی به‌واسطه در اختیار داشتن صنعت و تکنیک ساخت ماشین توسط غرب تشدید می‌شود، تاجایی که هیچ‌گونه فضای آزاد و مستقلی خارج از سلطه آن باقی نمانده است. در نتیجه زمانه زمانه رقابت گفتمان‌ها در کسب چنین قدرتی است:

زمانه ما زمانه‌ای است که در آن همه آرمان‌ها نابود می‌شود تا راه برای ماشینی شدن کور باز شود و دو دشمن ایدئولوژیکی، آمریکا و روسیه، با تمایلاتی مشترک در زمینه توسعه صنعت و تجارت در این مسیر با یک‌دیگر تشریک مساعی می‌کنند ... اکنون همه آن ایسم‌ها و ایدئولوژی‌ها راه‌هایی به عرش اعلای مکانیزم و ماشینی شدن‌اند (همان: ۱۸-۱۹).

از این حیث همه گفتمان‌های بیرونی خواه‌ناخواه در وضعیت استیصال قرار خواهند گرفت و محتوای بیمار و علیل سوژه‌های غرب‌زده محصول همین رابطه نابرابر، وابسته، و مصرفی است. غرب‌زدگی مشخصه دورانی است که «ما» هنوز به «ماشین» دست نیافته‌ایم و رمز سازمان و ساختمان آن را نمی‌دانیم، اما به جبر زمانه در دوران پیشاصنعتی خود به مصرف ساخت آن «دیگری» وابسته شده‌ایم: «دنیای ما دنیای مقابله فقرا و ثروت‌مندان است

در عرصه پهناور جهان. روزگار ما روزگار دو دنیاست: یکی در جهت ساختن و پرداختن و صادر کردن ماشین و دیگری در جهت مصرف کردن و فرسودن و وارد کردن آن» (همان: ۱۶-۱۷). این مصرف‌کنندگی و وابستگی حاصل از آن وحدت و یک‌پارچگی هویت سوژه‌هایی را که هنوز در وضعیت سوژه سستی هستند، دست‌خوش بحران و تناقض می‌کند. آل احمد آن را منشأ بیماری غرب‌زدگی و عواقب گسترده آن در حوزه‌های گوناگون می‌داند:

مجموعه عوارضی که در زندگی و فرهنگ و تمدن و روش اندیشه مردمان این سوی عالم حادث شده است، بی‌هیچ زمینه تاریخی و بی‌هیچ سستی به‌عنوان تکیه‌گاهی و فقط به‌عنوان سوغات ماشین یا بهتر بگوییم به‌عنوان جانشین مقدماتی آن ... و بله، جبر مصرف ماشین شهرنشینی می‌آورد و این شهرنشینی دنباله‌ای است از کنده‌شدن از زمین (روستا). برای این‌که به شهر مهاجرت کنی، باید از ملک آبا و اجدادی کنده شوی یا از ده ارباب بگریزی یا از سرگردانی ایل خسته شوی و فرار کنی؛ و این است نخستین تضادی که حاصل غرب‌زدگی است (همان: ۷۸-۷۹).

بنابراین، همان‌گونه که گفته شد، غرب‌زدگی نماد یک عارضه است؛ عارضه‌ای برآمده از سلطه یک گفتمان بیرونی که در هم‌ارزی با گفتمان تجدّد سوژه‌ها را از وضعیت سوژگی راستینشان در گفتمان سنت طرد کرده و هویت یک‌پارچه آن‌ها را متزلزل ساخته است، اما این غرب و گفتمان غیر و بیرونی آن، که سوژه‌ها را «زده» و مبتلا می‌کند، دقیقاً چیست؟ ماهیت و خصایص ویژه آن کدام است؟ آیا فقط قائم به ساخت ماشین است یا عناصر هژمون‌ساز آن به دال‌های دیگری مرتبط شده است؟ آل احمد غرب را نه مفهومی جغرافیایی و نه مانند فرید حوزه‌ای معرفتی می‌داند. غرب گاهی کلیتی گسترده و پراکنده است که عقل ابزاری مدرنیته را نمایندگی می‌کند و معنای فن و تکنیک از آن برداشت می‌شود که شامل هر کشور، هر کمپانی، و هر شرکتی است که قادر است ماشین بسازد و صاحب صنعت، تکنولوژی تولید، و عرضه کالا است:

غرب در نظر من همه ممالک صادرکننده ماشین است ... به‌جای غرب بگذاریم تمام اروپا و روسیه شوروی و تمام آمریکای شمالی یا بگذاریم ممالک متری یا ممالک رشد کرده یا ممالک صنعتی یا همه ممالکی که قادرند به‌کمک ماشین مواد خام را به‌صورت پیچیده‌تری درآورند و هم‌چون کالایی به بازار عرضه کنند (همان: ۱۴-۱۵).

و گاهی غرب حوزه‌ای است که با مدل‌ها و شاخصه‌های سرمایه‌ای و رفاهی

معین می‌شود:

برساخته‌های گفتمان غرب‌زدگی؛ بافته‌های ... (محمدسالار کسرائی و ریثا اصغرپور) ۶۷

برای من شرق و غرب نه معنای سیاسی دارد و نه معنای جغرافیایی، بلکه دو مفهوم اقتصادی است. غرب یعنی ممالک سیر و شرق یعنی ممالک گرسنه. برای من دولت آفریقایی جنوبی هم تکه‌ای از غرب است؛ گرچه در منتهی‌الیه جنوبی آفریقا است (همان: ۱۷).

غرب در این هم‌ارزی معنایی با سرمایه (لزوماً «سرمایه‌داری») به منزله یک پارادایم امپریالیستی نیست) نمی‌تواند نمادی واقعی از مفهوم غرب در گفتمان غرب‌زدگی باشد، چراکه مثلاً کشوری مانند ژاپن هم جزو این دایره معنایی از غرب می‌شود، اما فاقد خصیصه ارتباط استعماری است.

آل احمد در جایی دیگر مفهوم غرب را تا کلیت جهان مسیحیت بسط می‌دهد و ریشه غرب‌زدگی را تقابل مسیحیت و اسلام می‌داند؛ شکست امپراتوری عثمانی به منزله کلیت واحد جهان اسلام در برابر غرب مسیحی و سیاست تجزیه و تفرقه دینی در جهان اسلام را سرآغاز غرب‌زدگی می‌داند:

گمان نکنید که به دفاع از ترکان عثمانی برخاسته‌ام، نه؛ می‌خواهم بگویم که بر اثر این نزاع‌های خالی از حماسه و خونین محلی و بر اثر کم‌خونی ناشی از آن‌هاست که ما خاورمیانه‌ای‌ها امروز به چنین روزگاری گرفتاریم. می‌خواهم ببینم که آیا مورخان ریش و سیل‌دار ما حق دارند یا نه که از آن سیاست تفرقه دینی دفاع کنند؟ شاید راست باشد که اگر عثمانیان پیروز می‌شدند یا اگر صفویان در زیر لوای تشیع، ساز جداگانه‌ای نمی‌نواختند، ما اکنون ولایتی از ولایات خلافت عثمانی بودیم، ولی مگر نه این است که اکنون ولایتی از ولایات دست‌نشانده غربیم؟ (همان: ۵۷).

در نهایت، آل احمد همه خصایص متفرق و پراکنده غرب را در کردار استعماری آن تبیین می‌کند و غرب‌زدگی را از تجلیات چنین کرداری می‌داند:

غرب‌زدگی یعنی نوعی رابطه خاص اقتصادی (و لاجرم سیاسی) میان این دو دسته ممالک که رابطه دو طرف یک معامله نیست یا رابطه دو طرف یک معاهده، بلکه چیزی است در حدود رابطه ارباب و بنده، یعنی همان استعمار کلاسیک (همان: ۴۰).

او ریشه این رابطه نابرابر و هژمونی غرب را دو ابژه انقلاب صنعتی در غرب و نفت در ایران می‌داند:

این توجه به غرب تا حدود سی صد سال پیش همیشه یک رو داشته و یک جهت. روی کینه یا حسد و رقابت ... [اما] اکنون از آن دو حریف قدیم عاقبت یکی

جاروکننده میدان و آن دیگری صاحب معرکه، و چه معرکه‌ای! معرکه اسافل اعضا و تحمیق و تفاخر و تخرخر تا نفت را بار بزند (همان: ۴۱).

آنچه از این مفهوم‌پردازی گسترده از غرب در گفتمان غرب‌زدگی آل احمد می‌شود نتیجه گرفت این‌که غرب‌زدگی «وضعیتی» است که تمامی «موقعیت‌های ارتباطی نابرابر سوژه‌ها با این غرب متکثر را در بر می‌گیرد و وحدت و یک‌پارچگی هویت سوژه‌ها در وضعیت سوژگی سستی را دست‌خوش از خودبیگانگی و اضمحلال می‌کند. با از خودبیگانگی شدن سوژه‌ها در فرایند این رابطه نابرابر، سوژه‌ها در وضعیت سوژگی غرب‌زده یا همان تسلیم و انقیاد قرار می‌گیرند که هویت‌بخشی و یک‌پارچگی مجدد آن‌ها و رهایی‌شان از این انقیاد از طریق فرایند بازگشت به اصل و خودانگیختگی سیاسی و دینی امکان‌پذیر می‌شود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

نقد بیرونی از غرب در گفتمان غرب‌زدگی آل احمد شرح برداشتی مختصر و گزینشی از نقد مدرنیته توسط منتقدان و متفکران خود غرب است؛ خاصه بعد از بحران‌های جنگ اول و دوم جهانی. آل احمد نتیجه ماشینی شدن در تمدن غرب را شکلی از فساد و زوال سیاسی می‌داند که به فاشیسم منجر می‌شود. اوج نمود و بروز آن را در جنگ جهانی دوم مثال می‌زند. از نظر او ماشین محصول پوزیتیویستی‌ای است که شیء‌شدگی از پی آمدهای مهم آن است و انسان را به انقیاد خود درمی‌آورد:

حضور در حزب و اتحادیه که لباس و ادا و سلام و فکر واحد می‌خواهد نیز عادت ثالثی است، تابع همان ماشین. پس متحدالشکل بودن در کارخانه منجر به متحدالشکل شدن در حزب و اتحادیه می‌شود و این اتحاد شکل و لباس و فکر در خدمت‌گزاری به ماشین ... صریح‌تر بگویم جنگ‌طلبی اصلاً آداب و رسوم خود را از ماشین اخذ می‌کند (همان: ۱۶۹).

این نقد بیرونی، به‌جز در چند اشاره کوتاه، به محاق می‌رود و چندان شکافته نمی‌شود. به‌طوری‌که از همان ابتدا به‌نظر می‌رسد کوششی است برای مهر تأییدزدن به غایت زوال‌پذیر غرب و مدرنیته که خود زوال مضاعفی خواهد شد برای ما که به غرب مبتلاییم:

آلبر کامو، اوژن یونسکو، اینگار برگمن، و بسی دیگر از هنرمندان و همه از خود عالم غرب ... همه دل‌شکسته از عاقبت کار بشریت‌اند. اروسترات سارتر چشم‌بسته رو به مردم کوچه هفت‌تیر می‌کشد و قهرمان ناباکوف رو به مردم ماشین می‌راند و مورسوی بیگانه فقط به‌علت شدت سوزش آفتاب آدم می‌کشد. و این عاقبت‌های داستانی همه

برگردانی‌اند از عاقبت واقعی بشریت. بشریتی که اگر نخواهد زیر پای ماشین له بشود، باید حتماً در پوست کرگدن برود (همان: ۱۹۰-۱۹۱).

۸. دال‌های شناور

بنابر نظام معنایی گفتمان غرب‌زدگی دانستیم که «غرب‌زدگی» از عوارض نوع خاصی از رابطه اقتصادی و لاجرم سیاسی با غرب است؛ رابطه‌ای که دو طرفه و پایاپای بین طرفین یک معاهده نیست، رابطه ارباب و بنده است و از طریق گفتمان تجدد ظهور و بروزش رسمیت می‌یابد و هژمون می‌شود.

گفتمان غرب‌زدگی در فضایی از تنش و رقابت با غرب و تجدد شکل گرفت و با به‌چالش کشیدن هویت غرب‌زده پیوندزنده گفتمان تجدد و ساختارشکنی در تعیین همه‌جانبه غرب‌زدگی، در سه دال اقتصاد، سیاست، و فرهنگ مفصل‌بندی هویتی جای‌گزینی را با خاستگاه بومی غرب‌ستیزانه حول دال مرکزی بازگشت به اصل صورت‌بندی کرد. بازگشت به اصل نظریه‌ای است که با طرد و حاشیه‌رانی سوژه‌های غرب‌زده از وضعیت سوژگی غرب‌زده در گفتمان تجدد و نشانیدن آن‌ها در وضعیت سوژگی خودباور و مبارز از طریق رجعت به اصالت راستین صورت عملیاتی به خود می‌گیرد و موجب حذف حضور و سلطه «دیگری» می‌شود. گذر از این مرحله نظری به عملیاتی و انگیزش هویتی - سیاسی در اراده سوژه‌ها منوط به حضور و مشارکت عاملی تاریخی و نهادینه به‌نام روحانیان است. روحانیان از ره‌گذر وقته سیاسی معنای تازه‌ای به سیاست می‌دهند که هر اندازه کارآیی عملی مداخله‌اش در سیاست گسترش یابد، گفتمان غرب‌گرای تجدد مناسبات و هژمونی‌اش را بیش‌تر از دست می‌دهد. در نتیجه، جامعه از گسست هویتی خارج خواهد شد و کلیت منسجم و مقتدر خود را در برابر غرب حفظ خواهد کرد. در ذیل به روند این ساختارشکنی در دال‌های گفتمان تجدد و ایجاد تزلزل در مفصل‌بندی هویتی آن‌ها می‌پردازیم که چگونه گفتمان غرب‌زدگی با مفصل‌بندی هویتی این وقته‌ها در یک کردار هویتی اصیل گفتمان اصالت را صورت‌بندی کرده و سوژه‌ها را به عامل سیاسی روحانیان در وضعیت سوژگی اصیل و خودباور می‌نشانند و آن را به یک تصور اجتماعی عام مبدل می‌کند.

۹. اقتصاد اراده‌گرایانه سوسیالیستی

گفتمان غرب‌زدگی دال اقتصاد را با مدلول وابستگی به نفت مهم‌ترین بنیان استقرار نظام سیاسی - اجتماعی غرب‌زده گفتمان حاکمیت و سلطه امپریالیسم می‌داند که باید با طرد

و حاشیه‌رانی وقتۀ وابستگی به نفت اقتصاد را به ابژه‌ای مستقل ارتقا داد، اما تحت سیطرۀ سرمایه‌داری امپریالیسم و باوجود سوژه‌های غرب‌زده زدودن این وابستگی عملاً ناممکن است:

تا در سال ۱۳۲۹ که نفت ملی می‌شود و آمریکا کیش می‌دهد و مهره‌های شطرنج یکی پس از دیگری عوض می‌شوند. یکی باید به صندوق عدم برود و دیگری مات بشود تا سرمایه‌داری آمریکا بتواند ۴۰ درصد از سهام کنسرسیوم نفت را ببرد ... و این است آنچه دنباله‌روی در سیاست و اقتصاد می‌نامیم. دنباله‌روی از غرب و از کمپانی‌های نفتی و دولت‌های غربی. این است حداعلای غرب‌زدگی در زمانۀ ما (آل احمد ۱۳۸۵: ۷۳).

دال اقتصاد به منزله مکانیسمی سیاسی و در مفصل‌بندی با کردار و سرشت سیاسی سوژه‌ها به گونه‌ای تبیین می‌شود که اصلی‌ترین مانع در دست‌رسی ما به صنعت و تکنولوژی ساخت ماشین، گذر به استقلال اقتصادی، و در نتیجه استقلال سیاسی و فرهنگی است که خود هویت غرب‌زده و خودباخته سوژه‌های سیاسی است:

ما که در هنرهای محلی، در قالی‌بافی و کاشی‌کاری و خاتم‌سازی و مینیاتور چنان ریزبین بوده‌ایم و هستیم، تعجب است که چرا در کار ماشین چنین گشادبازیم! فکر نمی‌کنید که این گشادبازی در کار ماشین و تکنیک و فنون جدید خود معلول اطمینانی باشد که به دوام کار معادن نفت داریم؟ و به ماشینی که اجباراً در مقابل پول و اعتبار نفت باید بیاید؟ و جالب‌تر از همه این است که شنیده‌ام کسانی از رهبران قوم بر این زمینه تئوری‌سازی هم می‌کنند. که بله حالا که مملکتی نفت خیزیم و فرنگی در مقابل این نفت از شیر مرغ تا جان آدمی‌زاد را در طبق اخلاص می‌دهد، چرا ما خودمان را به دردرس بیفکنیم؟ به دردرس احداث کارخانه و صنعت سنگین و گرفتاری‌هایش ... و در حقیقت همین جوری هم عمل می‌کنیم ... و همین است یکی از علل غرب‌زدگی ما یا یکی از نتایج اساسی آن؛ همان داستان مرغ و تخم مرغ (همان: ۱۰۲-۱۰۳).

در تحلیل آخر، اقتصاد و سیاست در یک هم‌ارزی ساختاری هردو حاصل و زاییده و در عین حال تشدیدکننده وضعیت سوژگی غرب‌زده سوژه‌های گفتمان حاکمیت‌اند که تنها با طرد این سوژه‌ها و صورت‌بندی سوژه خودباور حاصل از یک مبارزه سیاسی می‌توان به اقتصاد مستقل دست یافت. آل احمد این تعیین چندجانبه عناصر مختلف در گذر از مرحله وابستگی به استقلال را از طریق مفصل‌بندی هویتی غرب‌ستیز و استراتژی اراده امکان‌پذیر می‌داند:

به این طریق ما را نخست اقتصادی درخور ساخت و پرداخت ماشین بایست ... برای مسلط شدن بر ماشین باید آن را ساخت؛ ساخته دست دیگری، حتی اگر یک تعویذ باشد یا طلسم چشم‌بند حسود، حتماً با خود چیزی از مجهولات دارد و از عوالم غیب، از عوالم ترس‌آور و بیرون از دست‌رس بشری. و دارنده آن طلسم مالک آن نیست، بلکه به نوعی مملوک طلسم است (همان: ۹۹).

فقر برآمده از قوانین توسعه و مدرنیزاسیون پرشتاب در گفتمان تجدد و توزیع نابرابر ثروت و شکاف طبقاتی، خاصه بعد از رشد بی‌رویه مهاجران روستایی به شهرها پس از اصلاحات ارضی، خاستگاه دال عدالت و اقتصاد سوسیالیستی در گفتمان غرب‌زدگی می‌شود. عدالت از مهم‌ترین وقته‌هایی است که گفتمان تجدد با طرد و حاشیه‌رانی آن را به عرصه گفتمان‌گونگی فرستاده بود. پس چندان عجیب نیست که اقتصاد سوسیالیستی، با توجه به فقدان عدالت و توزیع متوازن درآمدها در گفتمان حاکمیت، به یک امر نمادین در گفتمان غرب‌زدگی تبدیل شود و در پیوستگی با مفصل‌بندی آرمان‌خواهانه، گفتمان یکی از مهم‌ترین نمادها و نشانه‌های تأثیرگذار آن شود؛ نمادی تأثیرگذار هم در اذهان سوژه‌های گروه‌های اجتماعی حاشیه‌نشین شهری و طبقات محروم و هم در میان گروه‌های چپ با آرمان‌های مارکسیستی. عدالت در گفتمان اقتصاد سوسیالیستی آل احمد در پیوند با وقته اقتصاد مستقل با تمرکز بر یک طرح اراده‌گرایانه صورت‌بندی می‌شود. در نتیجه آن فقر از میان می‌رود و رفاه در اختیار همه خلق قرار می‌گیرد. آل احمد اصلاحات ارضی گفتمان حاکمیت را در جهت فرایند مدرنیزاسیون طرد می‌کند و با اشاره به عواقب آن در از بین بردن ساختار روستا و زیست سستی، سوسیالیزه‌شدن سرمایه، صنایع، و منابع را در مقام یکی از پایه‌های پارادایم برابری و عدالت با دال اقتصاد مفصل‌بندی می‌کند:

مالکیت بزرگ اراضی دیگر این روزها صرف نمی‌کند، [زیرا] که از شخص اول مملکت تا دیگران همه در فکر تقسیم املاک‌اند و این کار را به غلط کلید حل همه مشکلات جار زده‌اند. آنچه این روزها خطرناک است، مالکیت‌های بزرگ منقول است، پول است، سهام است، اعتبارات بانکی است و سرمایه‌ای که در بانک‌های خارج به ودیعه گذاشته می‌شود، و قدرت‌های فردی که در کار صنایع دست پیدا می‌کنند. قدرت سهام‌داران بزرگ و تراست‌های وطنی، به خصوص آن‌ها که اگر بتوان گفت صنایع فرهنگی را اداره می‌کنند. در فکر خطر این‌ها باید بود و طرحی ریخت برای ملی کردنشان یا سوسیالیزه کردنشان (همان: ۱۳۹).

بنابراین، دال اقتصاد با دو حرکت مهم می‌تواند روند سلطه و هژمونی امپریالیسم سرمایه‌داری و گفتمان حاکمیت را متزلزل کند: یکی روند سوسیالیزه‌شدن و دوم با صنعتی‌شدن؛ یکی فقر را از بین می‌برد و دیگری کشور را در مسیر توسعه و استقلال قرار می‌دهد. از این رو، اقتصاد مکانیسمی سیاسی تصور می‌شود که مبتنی بر فضای سیاسی و کنش هویتی سوژه‌هاست. سیاست و سوژه غرب‌زده در گفتمان تجدید با وابستگی به غرب از اصلی‌ترین موانع در بنیان‌نهادن اقتصاد مستقل است که باید طرد شود و با کنش هویتی سوژه‌های اصیل و با میانجی‌گری روحانیان سیاسی مبارزه اقتصادی را صورت‌بندی کند.

۱۰. سیاست و گفتمان ضد سکولار

گفتمان غرب‌زدگی با دوقطبی‌سازی «ما» و «آن‌ها (غرب)» سیاست را به منزله دال وابسته و طفیلی دست‌نشانده «آن‌ها» در مفصل‌بندی نامقدس با اقتصاد نفتی و غیرمولد طرد می‌کند. سپس کشمکش ساختارشکنانه را حول محور دست‌نشانده‌گی زمام‌داران به منزله سوژه‌های سیاسی غرب‌زده آغاز می‌کند:

در حوزه جهانی ما را مجبور کرده‌اند به رعایت منافع اقتصادی سازندگان ماشین. اگر سیاست ما در این دوسه قرن اخیر تابعی بوده است از متغیر غرب، به‌طور اعم به این علت است که اقتصاد ما در این مدت تابع اقتصاد همان متغیر بوده ... بگذریم از یکی دو سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ ... ولی تا نفت می‌گردد، به‌اعتبار درآمدش و به‌اعتبار طفیلی‌پروری‌هایی که [در عرصه سیاست] می‌کند، وضع همین است که هست (آل احمد ۱۳۸۵: ۱۰۷).

وقته سیاست نیز مانند اقتصاد ابژه‌ای است که اعتبارش را در خصلت ارتباطی‌اش با غرب کسب می‌کند. از این رو، موجب بقا و استمرار استعمار می‌شود. تعیین استعماری و سرکوب‌گرانه سیاست از طریق سوژه‌ها و عاملان سیاسی غرب‌زده ممکن می‌شود:

آدم غرب‌زده که عضوی از اعضای دستگاه رهبری مملکت است ... چیزی است بی‌رابطه با گذشته و بی‌هیچ درکی از آینده. می‌پرسید چگونه به رهبری قوم رسیده است؟ ... به حکم تبعیت از غرب. کسی باید در این‌جا به رهبری قوم برسد که سهل‌العنان است، که اصیل نیست، اصولی نیست، ریشه ندارد، پا در زمین این آب‌و‌خاک ندارد. به همین مناسبت است که رهبر غرب‌زده ما بر سر موج می‌رود ... از خود اراده ندارد. با هیچ‌چیز در نمی‌افتد ... این است که هزاری هم که بگذرد و ظاهراً

حکومت‌ها بروند و بیایند، باز همان رهبر غرب‌زده را می‌بینی که مثل کوه اُخُد بر جای خود نشسته (همان: ۱۱۹-۱۲۱).

مفصل‌بندی سیاسی حول دال سلطنت در گفتمان حاکمیت با ترویج ایدئولوژی شوونیستی در شکاف عملی و نظری با دموکراسی است که گفتمان حاکمیت مدعی آن است. آل احمد دال دموکراسی را نمایشی به کارگردانی غرب می‌داند تا با اجرای روبنایی فرمایشی از دموکراسی خواست‌ها و مدل‌های راستین دموکراسی سرکوب شود:

در نکته دیگری که در قلمرو امور سیاسی به چشم می‌خورد، تظاهری است که به دموکراسی غرب می‌کنیم، یعنی دموکراسی‌نمایی. از خود دموکراسی غربی و شرایط و موجباتش خبری نیست. آزادی گفتار، آزادی ابراز عقیده، آزادی استفاده از وسایل تبلیغاتی (که انحصاراً دولتی است)، آزادی انتشار آرای مخالف با سلطه حکومت وقت، هیچ کدام نیست. ولی حکومت‌های ما دموکراسی‌نمایی می‌کنند. و فقط برای بستن دهان این یا آن حریف سیاسی خارجی که باید وام بدهد (همان: ۱۴۴).

بخش زیادی از ساختار شکنی گفتمان غرب‌گرا در دال روشن‌فکران است، تا آن‌جا که آل احمد بعد از آن کتاب در خدمت و خیانت روشن‌فکران را با محوریت تعریف راستین از روشن‌فکر تحریر می‌کند. او سکولاریسم و قته سیاست را مدل‌های بریدن روشن‌فکران از سنت و عمدتاً اسلام برمی‌شمارد و از آنان با نام منورالفکر یاد می‌کند. خاستگاه زمانی روشن‌فکری در جایگاه سوژه سیاسی مفصل‌بندی شده با قته سیاست سکولار دوره مشروطه است. آل احمد از آنان با عنوان مونتسکیوهای وطنی نام می‌برد که همگی مرجع فکری و گفتمانی خود را در منابع غربی می‌جستند و سنگ‌بنای اولیه تجدید معیوب و برآمده از خواست و میل «دیگری» را بنا نهادند:

این حضرات مونتسکیوهای وطنی هر کدام از یک سوی بام افتادند. و گرچه شاید همه در این نکته متفق‌القول بودند و بفهمی نفهمی احساس می‌کردند که اساس اجتماع و سنت کهن ما در قبال حمله جبری ماشین و تکنولوژی تاب مقاومت ندارد. و نیز همگی به این بی‌راهه افتادند که پس اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی (همان: ۶۶).

گفتمان غرب‌زدگی پس از این اشاره تاریخی رقابت و کشمکش گفتمانی را حول دال روشن‌فکران به خصمانه‌ترین شکل ممکن صورت‌بندی می‌کند و آن‌ها را نمادی از بی‌ارادگی و بی‌رمقی در وضعیت دین‌زدایی شده برمی‌شمارد. سکولاریسم و هویت غیردینی خلأ معنایی سوژه روشن‌فکر است که از ره‌گذر این هویت بریده از گذشته و مفصل‌شده

با غرب هیچ مقاومت و ایستادگی در برابر سلطه غرب در این سوژه‌ها مجال بروز و نمود نمی‌یابد. از این رو، عامل و رهبری چنین روشن‌فکرانی در گفتمان حاکمیت مهم‌ترین دال وابستگی سیاسی - اقتصادی به غرب است که باید به منزله اصلی‌ترین دال‌های استقرار و استمرار گفتمان غرب‌گرایی و استعمار طرد شوند:

هژمونی مذهب‌اند و به هر مبنای ایمانی بی‌ایمان‌اند. نه حزب دارند و نه آمال بشری و نه سنن و نه اساطیر. پناه‌برنده به یک نوع ابی‌قوری‌مآبی عوامانه و منحرف و خنگ‌شده به لذات جسمی، و چشمی دوخته به اسافل اعضا و به ظواهر گذرا ... این چنین است که بر ملتی حکومت می‌شود؛ ملتی رهاشده به تقدیر ماشین و با رهبری روشن‌فکران غرب‌زده و به دست این سمنارها و کنفرانس‌ها و برنامه‌های دوم و سوم و با تکیه بر کمک‌های بلاعوض ... (همان: ۱۱۷-۱۲۲).

از سوی دیگر، گفتمان غرب‌زدگی طرد و حاشیه‌رانی دین و روحانی‌های سیاسی را، که ایشان در مقام نماد سوژه‌ی اصیل و مبارز در گفتمان غرب‌گرایی حاکمیت‌اند، به موازات جای‌گزینی با روشن‌فکران غرب‌زده سازوکاری می‌داند که باید معکوس شود و با دخالت روحانیان در سیاست فرایند سلطه و هژمونی غرب خاتمه می‌یابد:

سرنوشت سیاست و اقتصاد و فرهنگمان یک‌راست در دست کمپانی‌ها و دولت‌های غربی حامی آن‌هاست. و روحانیت نیز، که آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی بود، از همان زمان مشروطیت چنان در مقابل هجوم مقدمات ماشین در لاک خود فرورفت و چنان در دنیای خارج را به روی خود بست و چنان پیله‌ای به دور خود تید که مگر در روز حشر بدرد (همان: ۶۳).

۱۱. سوژه و فرهنگ بومی و اصیل

در نظرگاه گفتمان غرب‌زدگی، آسیب‌شناسی هویتی - فرهنگی سوژه‌ها بر عوارض سیاسی و اقتصادی غرب‌زدگی تقدم دارد. گفتمان غرب‌زدگی خصلت غرب‌زده در سرشت سوژه‌های گفتمان حاکمیت را با موقعیت مصرف‌زدگی آن‌ها در پارادایم سرمایه‌داری پیوند می‌زند؛ موقعیتی که سوژه را در وضعیت شیء‌شدگی قرار می‌دهد و به انگاره خودباختگی در او ختم می‌شود. سوژه خودباخته در وضعیت متزلزل فرهنگی و ازهم‌گسیختگی هویتی منفعلانه «خود» را در معرض تهاجم فرهنگ غرب قرار می‌دهد. خود ترس‌خورده‌ای که ضعیف است (زن‌صفت است!) و شجاعت شناخت چرخه شیء‌شدگی را که گرفتارش شده ندارد: «آدم غرب‌زده حتی خودش را از زبان شرق‌شناسان غربی می‌شناسد. خودش

خودش را شیء فرض کرده و زیر میکروسکوپ شرق‌شناسان به آنچه او می‌بیند تکیه می‌کند. و این زشت‌ترین تظاهر غرب‌زدگی است» (آل احمد ۱۳۸۵: ۱۲۹).

شیء‌شدگی و حقارت شخصیتی عاملی است که او را مسخ می‌کند و به سمت مصرف بیش‌تر سوق می‌دهد. بدین شیوه او نمادی از مصرف‌گرایی و هر روز به مُد و الگویی درآمدن است، هم‌چنین منفعل و بدون پرسش از نیاز و ضرورت و چرایی مصرف است، اسیر دست تبلیغ سرمایه‌داری است، و اگر مسئله محوری در نظریه لاکلاو و موف را شناسایی شرایط گفتمانی انقیاد بدانیم، سرمایه‌داری یک انقیاد برای سوژه‌های غرب‌زده است؛ انقبادی که با مصرف‌گرایی و کالایی‌کردن زندگی اجتماعی روابط کالایا را به جای مناسبات پیشین در روابط سوژه‌ها نشانده و از خودبیگانه و بی‌شکل رهایشان کرده است. گفتمان غرب‌زدگی پس از شناسایی و ساختارشکنی در این مفصل‌بندی هویتی سوژه‌های خودباخته در گفتمان حاکمیت به طرد خصمانه هویت غرب‌زده و خودباخته آنان می‌پردازد که حول منافع شکل گرفته است که امپریالیسم سرمایه‌داری از آن بهره می‌برد:

آدم غرب‌زده هُهری‌مذهب است. به هیچ‌چیز اعتقاد ندارد. اما به هیچ‌چیز هم بی‌اعتقاد نیست. یک آدم التقاطی است. نان‌به‌نرخ‌روزخور است ... نه در بند تحول اجتماعی است، و نه در بند مذهب و نه لامذهبی ... گاهی به مسجد هم می‌رود، همان‌طور که به کلوب می‌رود یا به سینما. اما همه‌جا فقط تماشاچی است ... به تنهایی عادت ندارد و اصلاً چون از خودش وحشت دارد، همیشه در همه‌جا هست؛ البته رأی هم می‌دهد، اما به کسی که امید جلب منفعت بیش‌تری به او می‌رود. هیچ‌وقت از او فریادی یا اعتراضی یا امایی یا چون‌وچرایی نمی‌شنوی ... آدم غرب‌زده راحت‌طلب است. ماشینش که مرتب بود و سروپزش، دیگر هیچ غمی ندارد ... همه‌کاره و هیچ‌کاره است ... شخصیت ندارد. چیزی است بی‌اصالت ... تنها مشخصه او، که شاید دست‌گیر باشد و به‌چشم بیاید، ترس است ... ترس از فردا، ترس از معزولی، ترس از بی‌نام‌نشانی، ترس از کشف خالی‌بودن انبانی که به‌عنوان مغز روی سرش سنگینی می‌کند ... آدم غرب‌زده قرتی است. زن‌صفت است. به خودش خیلی می‌رسد. به سروپزش خیلی ورمی‌رود. حتی گاهی زیرابرو برمی‌دارد، به کفش و لباس و خانه‌اش خیلی اهمیت می‌دهد ... ماشینش هر سال به سیستم جدید درمی‌آید و خانه‌اش که روزگاری ایوان داشت و زیرزمین داشت و حوض‌خانه و سرپوشیده و هشتی، حالا هر روزی شبیه به یک چیز است ... آشپزخانه و دیگر سوراخ‌سمبه‌ها هم که پر است از فر و گاز و رخت‌شویی برقی و از این خرت‌وخورت‌ها. به این طریق آدم غرب‌زده وفادارترین مصرف‌کننده مصنوعات غربی است (همان: ۱۲۲-۱۲۵).

سوژه غرب‌زده محل استقلال و توسعه درون‌زای کشور است. هیچ ویژگی سیاسی ندارد و با به‌چالش‌نکشیدن سیاست‌های استعماری در حوزه اقتصاد، پایه و اساس مستحکم سلطه غرب می‌شود:

آدم غرب‌زده در این ولایت اصلاً چیزی به‌عنوان مسئله نفت را نمی‌شناسد. از آن دم نمی‌زند؛ چون صلاح و معاش و معاد او در آن نیست و گرچه گاهی فقط از همین راه نان می‌خورد، اما هیچ‌وقت سرش را به بوی نفت درد نمی‌آورد. نه حرفی، نه سخنی، نه اشاره‌ای، و نه امایی! ابداً. درمقابل نفت تسلیم محض است و اگر پا بدهد، خدمت‌کاری و دلالی نفت را هم می‌کند (همان: ۱۳۲).

او در جای دیگری فکلی یا مستفرنگ را توصیف می‌کند که فکلی درس‌خوانده‌ای است تازه از غرب برگشته، با اندک اطلاعات کج‌وکور از مدرنیته. آل احمد آن را از شادمان وام گرفته است. فکلی نشانگان بیرونی و عینی عمق غرب‌زدگی است. بشورات جلدی روشن‌فکر بیمار است که تجسم دردی تاریخی است؛ دردی برآمده از زیربنای هویت غرب‌زده تحصیل‌کرده ایرانی. با این حساب، فکلی درمقام مسلک و مرام است، ایدئولوژی است، تجدد است، و روایتی است بر ساخته گفتمان غرب از اعتقاد به این‌که تاریخ ایران تاریخ حقارت و عقب‌ماندگی است که باید هرچه زودتر از آن جدا شد و به‌سمت آینده (غربی شدن) رفت؛ با فکلی مآب شدن. «روزبه‌روز پیش‌تر به فکلی مآبی می‌گیریم، چراکه این فکلی مآبی، یا به تعبیر من قرتی‌بازی، خود یکی از عوارض ساده درد بزرگ‌تری است که غرب‌زدگی باشد» (همان: ۱۲۲).

چگونه می‌توان از این درد و از این زیربنای غرب‌زدگی رها شد؟ پاسخ گفتمان غرب‌زدگی خصلتی تجویزی و توصیفی در انطباق کامل با سایر دستورالعمل‌های اراده‌گرایانه در چهارچوب اسطوره «بازگشت به اصل» و با ادغام تخصص و تعهد دارد. با کشف و شناسایی کسانی که هویت اجتماعی‌شان را از طریق وقت‌ارتباطی با غرب کسب نمی‌کنند و در وضعیت سوژگی سنت قرار دارند؛ وضعیتی در گذشته که نقطه عزیمت به‌سوی آینده است:

در این دوران تحول ما محتاج آدم‌هایی هستیم با شخصیت و تخصص و تندرو و اصولی، نه به آدم‌های غرب‌زده ... نه به آدم‌هایی که انبان معلومات بشری‌اند ... یا تنها مرد نیک‌اند و آدم خوب ... این آدم‌ها بوده‌اند که تاریخ ما را تاکنون چنین نوشته‌اند، دیگر بس مان است ... ما درست از همین جا باید شروع کنیم، یعنی از این‌جا که

متخصص با شخصیت پیروسیم ... اگر بتوان نقشی برای فرهنگ ما قائل شد، کشف شخصیت‌های برجسته است که بتوانند در این نابه‌سامانی اجتماعی ناشی از غرب‌زدگی عاقبت این کار را به جایی برسانند (همان: ۱۸۳).

۱۲. اسطوره‌ بازگشت به اصل با عاملیت سیاسی روحانیان

طبق نظریه لاکلاو و موف دال خالی یک خلاً در فضای اجتماعی است. وظیفه دال خالی بازنمایی وضع مطلوب و آرمانی است و دال‌های خالی دست‌مایه خلق اسطوره‌های جدیدند. رابطه هژمونیک بین اسطوره و سوژه‌ها از طریق خصلت استعاری اسطوره امکان‌پذیر می‌شود. هراندازه اسطوره گفتمان با رویه فرهنگی - گفتمانی جامعه هم‌ارزتر باشد، هم‌ذات‌پنداری با آن و شرایط هژمون‌شدنش، به‌منزله یک نظریه عام، فراهم‌تر است. هراندازه ثبات معنایی نظریه گفتمان در ترکیب‌بندی هویتی دال‌ها حول دال خالی گفتمان رقیب بیش‌تر باشد، ساختارشکنی و تزلزل گفتمان رقیب گریزناپذیرتر خواهد بود. همان‌طور که پیش‌ازاین اشاره شد، مهم‌ترین عارضه‌ای که گفتمان غرب‌زدگی به ریشه‌یابی آن می‌پردازد، سرشت فرهنگی - هویتی سوژه‌هاست که با هژمونی فرهنگ غربی از یک‌طرف و خلاً هویتی از سوی گفتمان حاکمیت دست‌خوش تضاد و فروپاشی می‌شود. هرچند که گفتمان حاکمیت در صدد بود تا با صورت‌بندی از یک هویت ناسیونالیستی و با تأکید بر هویت ملی - ایرانی، آن هم در غیاب دولت - ملت، بنیانی را برای تعیین هویتی پایه‌ریزی کند، اما گفتمان غرب‌زدگی آن را «مالیخولیایی» و فاقد منطق بنیانی لازم برای تعیین همه‌جانبه هویتی سوژه‌ها دانسته و طرد می‌کند:

حکومت‌های ما ... هر روز برای ایجاد غفلت و به‌خواب‌کردن مردم به مُلم تازه‌ای دست می‌زنند ... اول مالیخولیای بزرگ‌نمایی: چون هر مرد کوچکی بزرگی خود را در بزرگی‌هایی که به دروغ نسبت می‌دهند می‌بیند. در بزرگی تظاهرات ملی و جشن‌های ول‌خرج و طاق و نصرت‌های پرپری ... دوم مالیخولیایی افتخار به گذشته‌های باستانی: لاف در غربت زدن، تفاخرات تخرخرانگیز کوروش و داریوش، من آنم که رستم یلی بود در سیستان! و آنچه تمام رادیوهای مملکت را پر می‌کند و از آن راه مطبوعات را (آل احمد ۱۳۸۵: ۱۸۴-۱۸۵).

دال ناسیونالیستی با تأکید بر نمادهای هویتی از گذشته‌های دور امپراتوری ایران باستان در مفصل‌بندی با دال مرکزی تمدن بزرگ و جبهه‌ای شوونیستی به گفتمان حاکمیت بخشیده

بود که مبتنی بر یک هویت کاذب و جدا از عناصر عینی هویتی جامعه مذهبی و قومی ایران بود. گفتمان غرب‌زدگی با اشاره به کاذب و مالیخولیایی بودن چنین هویتی در گفتمان حاکمیت نتیجه می‌گیرد: در مناسبات اقتصادی - سیاسی با امپریالیسم غرب، این بنیان هویتی کم‌رمق انعکاس و استعاره لازم را برای شکل‌دهی به وحدت سوژگی نداشته است و تحت استیلای پارادایم سرمایه‌داری، صنعت، و استعمار غرب مضمحل و منفعل شده و در موقعیت سوژگی غرب‌زده (مصرف‌زده) به انقیاد درآمده است:

ما می‌خواهیم با این مدارس و این سرود ملی و این سازمان امنیت و این کمک‌های نظامی و این جشن دوهزاروپانصدساله و این آدم‌های مقوایی حکومت ملی را تبلیغ کنیم! در چنین روزگاری که سرحدات تمام دنیا فقط و فقط حدود قلمرو کمپانی‌های مختلف را مشخص می‌کنند ... در چنین روزگاری که ما هستیم، سرحدات ملی هرچه بسته‌تر باشد و سنن نژادی هرچه بیش‌تر و غرورهای خام شاه‌وزوزکی هرچه جدی‌تر و حلال و حرام مذهبی هرچه نافذتر، سپاه‌چال زندان ملت‌ها و مردمان گودتر، و گرنه کدام مرز و سامان را می‌شناسید که درمقابل پیسی‌کولا نفوذناپذیر باشد یا درمقابل رفت‌وآمد دلالتان نفت ... (همان: ۹۳).

آل احمد با طرد هویت کاذب در گفتمان حاکمیت به طرح بحران هویت غرب‌زده (ماشین‌زده) در هژمونی گفتمان غرب می‌پردازد: «حرف اصلی این است که ما نتوانسته‌ایم شخصیت فرهنگی - تاریخی خودمان را درقبال ماشین و هجوم جبری‌اش حفظ کنیم، بلکه مضمحل شده‌ایم» (همان: ۲۲).

گفتمان غرب‌زدگی پاسخ به بحران را صورت‌بندی سوژه‌ای می‌داند که خودباور است و قادر است بنیان‌گذار یک اقتصاد مستقل، مولد، و صنعتی باشد تا از وضعیت سوژگی مصرف‌زده خلاص شود: «به این طریق ما را نخست اقتصادی درخور ساخت و پرداخت ماشین بایست، یعنی اقتصادی مستقل» (همان: ۹۸) و استقلال و خودباوری را قلمروی تلقی می‌کند که شکل و بنیان آن مبتنی بر آگاهی و اراده سوژه است؛ «سوژه» اصیلی که آزادی‌اش از وضعیت انقیادی تنها در رهایی از طرح و نقشه هویتی‌ای است که گفتمان حاکمیت و استعمار برای او ریخته‌اند، اما با قرارگرفتن در موقعیت متعالی خودباوری و مبارزاتی می‌تواند از آن رهایی یابد. باین حال، «خودباوری» و «انتقال» به این موقعیت متعالی از چه طریق ممکن است؟ گفتمان غرب‌زدگی با خلق اسطوره بازگشت به اصل به «خودباوری» و از طریق عامل سیاسی روحانیان به چگونگی «انتقال» به موقعیت متعالی پاسخ می‌دهد.

بازگشت به اصل گفتمان اصالت است. گفتمان‌های اصالت در کشورهای پیرامونی و در حال توسعه یک واکنش طبیعی و همگانی علیه ازهم گسیختگی فرهنگ و هویت بومی در رویارویی با گفتمان توسعه و تجدد غربی است.

جست‌وجوگران اصالت (در کشورهای پیرامون) چاره خود را در رهاکردن و چشم‌پوشی از قواعد معین رسیدن به مدرنیته یافتند و برای چشم‌انداز آینده نگاه خود را به سنت‌های محلی و بومی دوختند. باور بر این بود که اصالت تنها ابزار عملی و معتبر برای فرار از تناقضات و تردیدهای ذهن‌گرایی و آن بی‌معنایی و پوچی‌هاست (جهانگلو ۱۳۸۱: ۶۱).

آل احمد نیز در فرایند یک واکنش طبیعی و برآمده از تناقضات هویتی و ذهنی در بستر جامعه پیشامدرن، که خود را در مقابل تجدد غربی خلع سلاح و مغلوب می‌بیند، گفتمانی را صورت‌بندی می‌کند که اصالت هویت و تجدید حیات آن یگانه سلاح و دال هم‌ساز در برابر ناهم‌گونی‌های فرهنگی است. او تکه‌هایی از نظریه بازگشت به اصل در نظام معنایی گفتمان غرب‌زدگی را هربار در پاسخ به سؤال‌های «ما کیستیم؟»، «دیگری کیست؟»، و «درد چیست؟» آشکارا عیان می‌کند و از درهم‌پیچیدن همه پاسخ‌ها اسطوره بازگشت به اصل را خلق می‌کند:

اکنون ماییم و تشبه به قومی بیگانه و به سنتی ناشناس و به فرهنگی که نه در آب‌وهوای زمین ما ریشه دارد و نه به طریق اولی شاخ و برگ می‌کند. در زندگی روزانه و در سیاست و در فرهنگ و به این علت همه چیزمان ابتر و اصلاً این «ما» کیست؟ (آل احمد ۱۳۸۵: ۷۵).

فقرا و اقشار مذهبی معرف وقت عام «ما» یا «مردم» است. وقت ما با مدلول سنت و فقر در پیوند است و از ره‌گذر منافع «دیگری» مقطع تاریخی‌اش جابه‌جا شده و بر کل دامنه فرهنگی - هویتی‌اش شکاف و تضاد انداخته است:

چیزی مانده به نوزده بیست میلیون آدمی زاده که ۷۵ درصدشان در روستاها می‌زیند یا زیر چادرها و کپرها با رسوم عهد بدایت خلقت. بی‌خبر از ارزش‌های جدید محکوم به رسوم ارباب و رعیتی، ماشین ندیده. با ابزار کار بدوی و خوراکی و سوختی و پوششی و خانه‌ای، همه در حوزه بدویت (همان: ۷۵).

آل احمد خاستگاه شکاف هویتی را، پس از شرح وقت «ما» و «وضعیت زیستی - تاریخی - اعتقادی سوزها»، در سکولاریسم و طرد دین از حوزه سیاست در گفتمان

حاکمیت می‌داند؛ گفتمانی هم‌بند با «غیر»، «دیگری»، و ناسازگار با عینیت‌هوییتی جامعه مذهبی ایران؛ ترویج گفتمان سکولار با مفصل‌بندی هویت ملی-ایرانی به‌جای مذهبی، درحالی‌که حاکمیت دست‌نشانده و مدافع منافع غرب و تحت سیطره گفتمان سرمایه‌داری امپریالیسم است و درعین‌حال از برآوردن حداقل نیازهای مردم ناتوان است. این تناقضی است که حاصلی جز افزایش شکاف و تضاد بین مردم و حاکمیت ندارد و موجب فروپاشی اجتماع و اخلاق اجتماعی می‌شود:

نود درصد از اهالی این مملکت هنوز با معیارها و ملاک‌های مذهبی زندگی می‌کنند ... این طبقات به‌نسبت فقری که دارند، فقط با تکیه به معتقدات مذهبی قادر به تحمل زندگانی خویش اند ... همه هم منتظر امام زمان اند، یعنی همه منتظریم و حق هم داریم ... چون هیچ دولت مستعجلی به وفای کوچک‌ترین قول و عهد خود برنخاسته و چون همه‌جا ظلم است و حق‌کشی و خفقان و تبعیض! و به همین علت‌هاست که در پانزده شعبان، چنان جشنی می‌گیریم که نوروز از حسد دق کند ... تمام آن نود درصد دولت را عملاً ظلم می‌داند و غاصب حق امام زمان ... پس حق دارند که مالیات نمی‌دهند و کلاه سر مأمور دولت می‌گذارند ... آن وقت برای چنین مردمی دولت با سازمان‌ها و مدارس خود، با سربازخانه‌ها و اداراتش، با زندان‌ها و بوق و کرنای رادیویش مبلغ حکومت ملی است و ساز دیگری می‌زند (همان: ۸۶-۸۹).

گفتمان غرب‌زدگی صورت‌بندی سکولار دال سیاست را صرفاً بازتاب اراده حاکمیت و طرد دین از حوزه گفتمانی نمی‌داند، بلکه عامل مهم دیگری را در هم‌ارزی با روند دین‌زدایی از سیاست مؤثر می‌شمارد و آن مواضع متحجرانه و انزواجویانه خود روحانی‌ها در سی صد سال گذشته به‌منزله عامل اصیل‌انگیزی و سیاسی است:

من ریشه غرب‌زدگی را در همین جا می‌بینم. از طرفی، در درازدستی صنعت غرب؛ و از طرف دیگر، در کوتاه‌دستی حکومت ملی. بر مبنای سنتی به‌ضرب سنی‌کشی مسلط‌شده. از آن زمان که روحانیت ما فراموش کرد که در تن حکام وقت عملاً ظلم‌وجور فرورفته‌اند ... از آن زمان است که ما سواران بر مرکب کلیت اسلام بدل شدیم به حافظان قبور، به ریزه‌خواران خوان مظلومیت شهدا. ما درست از آن روز که مکان شهادت را رها کردیم و تنها به بزرگداشت شهیدان قناعت ورزیدیم، دربان گورستان‌ها از آب درآمدیم (همان: ۴۶).

آل احمد تلاش می‌کند با ارجاعات تاریخی از مبارزات سیاسی به نظریه گفتمان غرب‌زدگی مبنی‌براین که بازگشت به اسلام به عامل‌بودن در عرصه سیاسی «روحانیان»

می‌تواند اعتبار بخشد و وجهه‌ای مبارزاتی و استقلال‌طلبانه به خود گیرد: «میرزای بزرگ شیرازی با یک فتوای ساده طومار امتیاز تنباکو را درنوشت و نشان داد که روحانیت چه پایگاهی است و نیز چه خطری». گفتمان غرب‌زدگی مبارزه علیه هژمونی و سلطه غرب به‌واسطه یک اراده و خواست جمعی را فقط در مواقعی موفقیت‌آمیز و نتیجه‌بخش دیده که حرکت روحانیان از سطح اخلاقی - مذهبی به سطح سیاسی صورت گرفته و روحانیان به‌منزله یک وقت سیاسی و مبارزاتی در جایگاه رهبری سوژه‌ها قرار گرفته‌اند:

در مبارزه ملی‌شدن صنعت نفت، پیشوایان قوم، از آن جناح مذهبی، یعنی از حکومت مخفی مذهب چه استفاده‌ای به سود هدف‌های مبارزه کردند. سر بسته بگویم، رهبران در آن دوره این شعور را داشتند که ترتیب کار مبارزه را طوری بدهند که با کمک پیشوایان مذهبی هر عامی مدرسه‌نرفته‌ای بتواند عملاً ظلم را در تن هیئت حاکمه ببیند که نفت را به کمپانی می‌داد و به روی مردم شوشکه می‌کشید. این بزرگ‌ترین درسی است که روشن‌فکران و رهبران باید از آن واقعه گرفته باشند (همان: ۹۴).

گفتمان غرب‌زدگی محتوای خصمانه و انگیزشی خود را با عنصر مقاومت و مبارزه از طریق طرد روحانی‌ها به‌منزله وقت‌های صرفاً متشرعانه و دینی و با جای‌گزینی هویت مبارزاتی روحانیان در وقت سیاسی صورت‌بندی می‌کند. جالب این‌جاست که در این صورت‌بندی خصمانه علیه گفتمان مدرن غرب ابزار مدرن را لازمه نفوذ و تأثیرگذاری روحانیان برمی‌شمارد:

این چنین بود که مشروطه به‌عنوان پیش‌قراول ماشین روحانیت را کوبید و از آن‌پس بود که مدارس روحانی در دوره بیست‌ساله به یکی‌دو شهر تبعید شد و نفوذش از دستگاه عدلیه و آمار بریده شد و پوشیدن لباسش منع شد و آن وقت روحانیت درقبال همه این فشارها نه تنها کاری به‌عنوان عکس‌العمل نکرد، بلکه هم‌چنان در بند مقدمات و مقارنات نماز ماند یا در بند نجاسات یا مطهرات یا سرگردان میان شک دو و سه! و خیلی که همت کرد، رادیو و تلویزیون را تحریم کرد که چنین گسترش یافته‌اند. درحالی‌که روحانیت بسیار به‌حق و به‌جا می‌توانست و می‌بایست به سلاح دشمن مسلح بشود و از دستگاه‌های فرستنده رادیو تلویزیونی مخصوص به خود از قم یا مشهد، هم‌چنان‌که در واتیکان می‌کنند، به مبارزه با غرب‌زدگی ایستگاه‌های فرستنده دولتی و نیمه‌دولتی پردازد (همان: ۶۷-۶۸).

با این وصف، عامل بودن در عرصه سیاسی و مبارزه‌جویانه وقت روحانیان در گفتمان غرب‌زدگی به حوزه‌ای وسیع‌تر از مرزهای خاک ایران و فضایی خارج گفتمانی مفصل

می‌شود. به نظر می‌رسد که آل احمد در رؤیای شکل‌دهی به یک گفتمان عام و فراگیر اسلامی با وحدت‌دنیای اسلام در برابر غرب است. او این آرمان را احتمالاً براساس سررشته مسئله غرب‌زدگی مطرح می‌کند. به‌زعم آل احمد، غرب‌زدگی و استیلای غرب از دوران صفویه شروع می‌شود که تشیع مذهب رسمی شده و کلیت غرب «ما» را از «کلیت اسلامی» تجزیه و جدا کرده و هم‌چنین ضعیف کرده است:

اگر روحانیت می‌دانست که با اعتقاد به عدم لزوم اطاعت از اولوالأمر چه گوهر گران‌بهایی را هم‌چون نطفه‌ای برای هر قیامی درمقابل حکومت ظالمان و فاسقان در دل مردم زنده نگه داشته و اگر می‌توانست ماهیت اصلی این اولیای امر را به وسایل انتشاراتی (روزنامه، رادیو، تلویزیون، فیلم، و غیره) خود برای مردم روشن کند و حکم موارد عام را به موارد خاص بکشاند و اگر می‌توانست با پایبازکردن به محافل بین‌المللی روحانیت حرکتی و جنبشی به‌کار خود بدهد، هرگز این چنین دل به جزئیات نمی‌بست (همان: ۶۸).

بنابر آنچه تا این‌جا ذکر شد، جدایی دین از سیاست و افتراق این دو زاده مجموعه‌ای از هم‌ارزی دو دال «غرب‌زدگی» سوژه‌ها و «تجزیزدگی» روحانیان است. آل احمد سرنوشت چنین سیاست‌دین‌زدایی شده‌ای را به‌گواه تاریخ انحطاط و افلاس می‌داند که از ره‌گذر پیوند ایمان و قدرت و دو‌وقته دین و سیاست از این انحطاط می‌شود جلوگیری کرد:

امروز کار افتراق میان مذهب و رقیب اصلی‌اش به آن‌جا کشیده که حکومت‌ها مان با تکیه بر غرب‌زدگی و با اصرار در تشبه به بیگانگان، روزبه‌روز بیش‌تر از پیش در راهی گام می‌زنند که پایانش جز بوار و انحطاط و افلاس نیست. و از طرف دیگر، مذهب با تمام تأسیسات و آدابش تا می‌تواند به خرافات تکیه می‌کند و به عهد ماضی و رسوم پوسیده کهن پناه می‌برد و به درباری گورستان قناعت می‌کند ... این روزها به همان اندازه که حکومت ملی در کار تثبیت خود دست‌به‌دامان غرب و فرنگی می‌شود، حکومت داخلی مذهبی که در صف مقابل ایستاده، در کار دوام خود هرچه بیش‌تر به عقب می‌نگرد و می‌گراید (همان: ۹۱).

۱۳. فرایند هم‌زمن شدن گفتمان غرب‌زدگی و نتیجه‌گیری

گفتمان غرب‌زدگی بحران‌های اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی را در اعمال غرب و خودباختگی در برابر ماشین می‌جوید و با ساختارشکنی در دال‌های مفصل‌شده گفتمان

حاکمیت بر آن است تا نشان دهد که فرهنگ، هنر، سیاست، و اقتصاد همه به دال غرب وابسته‌اند و سرمایه‌داری هیچ‌گونه فضای مستقل یا آزاد از هژمونی صنعت و تکنیک باقی نگذاشته است. در نتیجه، میان تکنیک (ماشین)، سرمایه‌داری، اقتصاد وابسته به نفت، و سیاست دست‌نشانده‌گی با همه جهت‌گیری‌های اجتماعی و فرهنگی رابطه علت و معلولی و وابستگی حاکم است؛ رابطه‌ای که آل احمد از آن با عنوان غرب‌زدگی نام می‌برد. سپس ظهور اجتناب‌ناپذیر از خودبیبگانگی در مواجهه با ماشین را در لایه‌های گسترده سستی جامعه پیشامدرن ایران در دهه ۱۳۳۰ موشکافی می‌کند. در نتیجه، غرب‌زده‌شدن را با ماشین‌زده‌شدن یکی می‌انگارد و هردو را علت‌العلل همه ناکارآمدی‌ها، ناکامی‌ها، و بحران‌ها معرفی می‌کند و تلاش می‌کند تا پاسخی برای بحران بیابد:

اکنون ما به‌عنوان ملتی در حال رشد در برابر ماشین و تکنیک ایستاده‌ایم و از سر بی‌ارادگی، یعنی هرچه پیش آید خوش آید، تن داده‌ایم. چه بایدمان کرد؟ آیا هم‌چنان‌که تاکنون بوده‌ایم باید فقط مصرف‌کننده باقی بمانیم؟ یا باید درهای زندگی را به‌روی ماشین و تکنولوژی ببندیم و به قعر رسوم عتیق و سنن ملی و مذهبی بگریزیم؟ یا راه سومی در پیش است؟ ... اما راه سوم، که چاره‌ای از آن نیست، جان این دیو ماشین را در شیشه کردن است. آن را به اختیار خویش درآوردن است. هم‌چون چهارپایی از آن بارکشیدن است ... باید ماشین را ساخت و داشت، اما در بندش نایست ماند. گرفتارش نباید شد ... به این طریق ما را نخست اقتصادی درخور ساخت و پرداخت ماشین بایست (آل احمد ۱۳۸۵: ۹۷).

بنابراین، آل احمد ماشینی‌شدن را دوره‌ای گریزناپذیر از تاریخ می‌شمارد و اعلام می‌کند چاره‌ای جز این نیست که نخست اقتصادی مستقل و صنعتی را بنیان نهیم. سپس آگاهانه به این دوره قدم نهیم و خود را مجهز به یک پوسته حفاظتی در برابر عواقب اجتناب‌ناپذیر تجدد و مدرنیته کنیم. از این‌رو، گفتمان غرب‌زدگی تاریخ و جامعه را کلیت قابل‌فهمی تصور می‌کند که حول قانون اراده و اصالت می‌تواند عقب‌ماندگی‌ها، نامتوازن‌ها، گسست‌ها، شکاف‌ها، و همه عواقب تجدد و ماشینی‌شدن را رفع کند. اصالت یا بازگشت به اسلام نظریه تکوین عاملان اراده و مهندسی هویت است. تکوین چنین نظریه‌ای در گفتمان غرب‌زدگی با نظام معنایی ستیز با «دیگری» و رجعت به «خود» صورت‌بندی می‌شود. به‌منظور چنین هدفی گفتمان غرب‌زدگی «خود» را از بستر منطق اجتماعی - سیاسی - اقتصادی برمی‌کشد و رودروی هژمونی غرب و سرمایه‌داری و تمام عوارض تجدد می‌نشانند. تکیه‌گاه آن در این رودرویی «گذشته» است. گذشته‌ای که با کنش‌گری سیاسی

روحانیان یگانه میانجی سوژه با آینده است. موضع رادیکال گفتمان غرب‌زدگی مبتنی بر طرد هرگونه مصالحه و گفت‌وگو بین خود و دیگری (غرب) است. استراتژی آن در این طرد و نیل به استقلال اراده‌گرایانه معطوف به «ساخت ماشین» است؛ چراکه غرب از طریق سلطه ماشین پارادایم سلطه خود را مسلط کرده است. بنابراین، با به‌زیرآوردن و ساخت ماشین می‌شود از استیلای غرب رها شد. درواقع یگانه راه‌حل توسعه‌ای گفتمان غرب‌زدگی برای برون‌رفت از بحران ناظر به ساخت ماشین است، اما این گفتمان جز تأکید بر خودباوری و اراده هیچ چهارچوب نظری و عملی برای این‌که چگونه از کشوری مصرف‌کننده و توسعه‌نیافته به تولیدکننده و سازنده ماشین تبدیل شویم ندارد. تنها به همین اتکا می‌کند که اراده برآمده از سوژه خودباور برای شکل‌گیری و قته سیاست‌ساز، اقتصادساز، و فرهنگ‌ساز کافی است و استراتژی توسعه را صرفاً حول رفع تضاد میان صنعت و سنت متمرکز می‌کند. باین‌حال، اشارات پی‌درپی گفتمان غرب‌زدگی آل احمد به دال‌های بحران آغازی برای شکستن یک‌پارچگی گفتمان تجدید حاکم شد که بعد از کودتای ۲۸ مرداد یگانه گفتمان مسلط بود. مفصل‌بندی هویت‌خواهانه گفتمان اصالت «غرب‌زدگی» و تأکید او بر دال خالی هویت اسلامی حاکمیت را واداشت تا درباره این دال خالی بیندیشد و هم‌زمان گفتمانی را بیافریند که با اخذ دال هویت مجدداً به گفتمان تجدید قوام بخشد و به شکاف فزاینده هویتی در جامعه پاسخ گوید. شاه برای ایجاد چنین گفتمان هویتی‌ای نقش تازه و ممتازی برای روشن‌فکران در مؤسسه بنیاد در نظر گرفت تا بتوانند این نیازهای هویتی را برطرف سازند.^۲ گفتمانی که با تأکید بر هویت باستانی ایران پیش از اسلام وجهه‌ای شونویستی به خود گرفت و با طرد و به‌حاشیه‌رانی مضاعف دال اسلام و هویت اسلامی بحران‌های جدیدی را در جامعه‌ای ایجاد کرد که بیش از هرچیز هویت‌های قومی و مذهبی در آن برتری داشت. بحران‌های فزاینده و تزلزل‌های ایجادشده در گفتمان حاکمیت دست‌به‌دست هم دادند تا گفتمان غرب‌زدگی با همه ناهم‌گونی‌ها و تناقضاتش (خاصه در دال توسعه و اسطوره‌ای که خصلت متکثر و چند وجهی بحران را نادیده می‌گیرد و فقط به هویت تقلیل می‌یابد) به چند علت در جامعه نفوذ کند و اذهان سوژه‌ها را به شدت تحت‌تأثیر قرار دهد. در تشریح این علل باید گفت که نخست، این تصور ساده‌انگارانه و تقلیل‌گرایانه بود و با ساده‌سازی فرایند توسعه و تحول هرگونه علت و عامل داخلی عقب‌ماندگی را از قلمرو اقتصاد، سیاست، و فرهنگ حذف کرد و به غرب و غرب‌زده‌شدن معطوف کرد که با حذف و طرد آن «دیگری»، همه‌چیز خودبه‌خود حل خواهد شد. دوم، آنچه گفتمان غرب‌زدگی در مفصل‌بندی خود جلوه می‌دهد این است

که در روندِ نوسازی‌شدن «هویت» شکافِ اصلی جامعه ایران است و باید برای فسادِ که همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگیِ غرب‌زده را در بر گرفته چاره‌جویی کرد. اسطوره بازگشتِ پاسخ به همه این بحران‌هاست. لاکلاو و موف اسطوره را نمادی از ترکیبِ تصاویری می‌دانند که همه نوع احساساتی را تحریک کند و برانگیزد. اسطوره بازگشت به اصل با رجعت به اسلام به منزله کلیتِ برسازنده هویتِ بومی درصدد است تا شکاف و بحرانِ هویتِ مبتلا به غرب و تجدد را حل کند و ماهیتی تمامیت‌گرا و خودباور به آن القا کند. از طرف دیگر، می‌خواهد در قالب معنایی این اسطوره هویتِ تظلم‌خواهانه و مبارز شیعی را با کش‌گری سیاسی روحانیان زنده کند و با قراردادِ سوژه‌ها در موقعیتِ انگیزشی، آن‌ها را به وضعیتِ سوژگی مبارز بغلتاند تا عرصه سیاست و اقتصاد را از وابستگی، استثمار غرب، و امپریالیسم برهانند. ایجادِ چنین انگیزش هویتی - سیاسی‌ای در گفتمان غرب‌زدگی به آن خصلتی استعاری و آرمانی می‌دهد، سپس آن را به یک تصور اجتماعی عام و فراگیر تبدیل می‌کند. در نظریه لاکلاو و موف یکی از طرق هژمون‌شدن یک گفتمان این است که زمینه برای مذاکره میان سطوح گفتمان‌های متناقض فراهم شود (لاکلاو و موف ۱۳۹۷: ۲۴۳). نظام معنایی گفتمان غرب‌زدگی با صورت‌بندی خصمانه و ستیزه‌جویانه علیه غرب و امپریالیسم، سپس با مفصل‌بندی هویتی مبتنی بر اسلام، و بازگشت به اصل نظریه‌ای چنان گسترده آفرید که نه تنها حمایتِ گفتمان سنت و گروه‌های مذهبی را با وقتۀ ارتباطی هویتِ اسلامی کسب کرد، بلکه حمایت گسترده گفتمان چپ را هم با وقتۀ ارتباطی سوژه مبارز و ضد امپریالیسم برانگیخت. گروه‌های مارکسیست - لنینیست در چشم‌انداز نظریه گفتمان غرب‌زدگی احیای انقلابی طبقه کارگر را می‌دیدند تا آن‌جا که رضا براهنی غرب‌زدگی را با مانیفستِ حزب کمونیست که مارکس و انگلس آن را نوشتند و یا با دوزخیان زمین، اثر فانون، قیاس کرد (براهنی ۱۳۹۳: ۷۳). گفتمان چپ در این هم‌سویی با گفتمان غرب‌زدگی در واقع از معنا و صورت‌بندی گفتمانی خود حول دال طبقه کارگر فراتر می‌رود و در آرمان هدفی عام‌تر، یعنی مبارزه با امپریالیسم، با گفتمان غرب‌زدگی مفصل می‌شود و از استعاره بازگشت به اصل برای دوره گذار استفاده می‌کند. گفتمان چپ از لحاظ نظری به دو آلیسم موجود در وحدت سوژگی بین دو گفتمان و جابه‌جایی طبقه کارگر با افسار مذهبی پاسخی منطقی نمی‌دهد و صرفاً با اتکا به یک منطق عملیاتی ادعا می‌کند که سرشتِ طبقاتی گفتمان مارکسیست - لنینیست با این جابه‌جایی تغییر نمی‌کند و تضاد هویت عاملان اجتماعی در قالب منافع باید درک شود. بنابراین، گفتمان چپ با حمایتِ القائی خود بی‌این‌که هرگز

این پرسش را مطرح کند که «چه تضمینی وجود دارد تجدیدبنای هویت اسلامی بعد از نابودی سلطه امپریالیسم خود به گفتمانی بنیادگرا و رقیب برای گفتمان‌های چپ تبدیل نشود؟» شرایط هژمون‌شدن گفتمان غرب‌زدگی را هموار کرد. گفتمانی که بعدها و در دهه ۱۳۵۰ با بازمفصل‌بندی ایدئولوژیک توسط علی شریعتی حول دال شیعه خصلتی انقلابی به خود گرفت و به گفتمان انقلاب اسلامی تبدیل شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. واژه «بافته‌ها» را به تاسی از رمان *بافته‌های رنج* محمدعلی افغانی به‌عاریت گرفتیم.
۲. مؤسسان و بیش‌تر نویسندگان مجله بنیاد، که اشرف پهلوی آن را منتشر می‌کرد، غرب و شرق را در یک تقابل دوتایی صریح قرار داده بودند. از نظر آن‌ها، مؤلفه‌های فرهنگی، اخلاقی، تاریخی، تمدنی، و حتی روان‌شناختی هویت ایرانی/ شرقی از مختصات خاصی برخوردار بود که در تقابلی آشکار با اشکال وجودی و فکری غرب قرار می‌گرفت. علاوه‌براین، ایشان سعی داشتند تا سیاست و هویت را به هم متصل کنند. درکل چند جهت‌گیری کلان در میان این متفکران دیده می‌شد: تمدن‌آرایی سنگ‌بنای همه تمدن‌های جهان است، روح یا معنویت و اخلاق شرقی در تمدن ایران باستان و اسلامی در جهان منحصربه‌فرد است، به عصر طلایی ایران در دوران باستان و دوران اسلامی معتقد بودند، و به قابلیت نهفته در تمدن ایرانی اعتقاد داشتند که ایران می‌تواند هم‌چون ققنوس سر از خاک بردارد. ایشان با مشخص کردن این ویژگی‌ها پیش‌بینی می‌کردند که ملت ایران می‌تواند تکنولوژی مدرن را درعین حفظ هویت خود اقتباس کند (فرجی و میرسپاسی ۱۳۹۶).

کتاب‌نامه

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۷)، *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه محمدابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۳)، *مشروطه ایرانی*، تهران: نشر اختران.
- آشوری، داریوش (۱۳۴۷)، «اشاراتی به غرب‌زدگی و اشتباهات آن»، *مجله فردوسی*، س ۱۰، ش ۸۵۷.
- آشوری، داریوش (۱۳۶۸)، «نظریه غرب‌زدگی و بحران تفکر در ایران»، *ایران‌نامه*، ش ۲۷.
- آشوری، داریوش (۱۳۹۲)، *ما و مدرنیت*، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- آل احمد، جلال (۱۳۵۷)، *در خدمت و خیانت روشن‌فکران*، تهران: رواق.
- آل احمد، جلال (۱۳۷۶)، *یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات*، تهران: فردوس.
- آل احمد، جلال (۱۳۸۵)، *غرب‌زدگی*، قم: نشر خرم.

برساخته‌های گفت‌مان غرب‌زدگی؛ یافته‌های ... (محمدسالار کسرای و رینا اصغرپور) ۸۷

ایران‌خواه، امجد (۱۳۹۱)، *تحلیل گفت‌مان انتقادی آثار جلال آل احمد؛ با تأکید بر کتاب‌های غرب‌زدگی و در خدمت و خیانیت روشن‌فکران*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، کردستان: گروه جامعه‌شناسی دانشگاه کردستان.

بروجردی، مهرداد (۱۳۹۰)، «دوره باور به غرب‌زدگی را پشت‌سر گذاشته‌ایم»، *مهرنامه*، ش ۱۵. براهنی، رضا (۱۳۹۳)، *قصه‌نویسی*، تهران: نگاه.

بهنام، جمشید (۱۳۷۵)، *ایرانیان و اندیشه تجدد*، تهران: فرزانه‌روز.

جویباری، رضا و فاطمه رحیمی (۱۳۹۰)، «مقایسه دیدگاه جلال آل احمد و مصطفی لطفی منفلوطی در زمینه روشن‌فکری و غرب‌زدگی»، *فصل‌نامه مطالعات ادبیات تطبیقی*، ش ۲۰.

جهانبگلو، رامین (۱۳۸۱)، *موج چهارم*، تهران: نشر نی.

جهانبگلو، رامین (۱۳۸۴)، *ایران در جست‌وجوی مدرنیته*، تهران: نشر مرکز.

روحانی، حسین و علی‌رضا آقاسینی (۱۳۹۲)، «تحلیل و نقد گفت‌مان هایدگری فردید»، *راه‌برد فرهنگ*، ش ۲۲.

شایگان، داریوش (۱۳۷۲)، *آسیا در برابر غرب*، تهران: امیرکبیر.

عبدالکریمی، بیژن (۱۳۸۹)، «جلال آل احمد، غرب‌زدگی و ضرورت بازگشت به سنت»، *غرب‌شناسی بنیادی*، س ۱، ش ۲.

فرجی، مهدی و علی میرسپاسی (۱۳۹۶)، «ماه‌نامه بنیاد و سیاست‌زدایی از غرب‌زدگی»، *ایران‌نامه‌نگ*، ش ۲، س ۲.

قیصری، علی (۱۳۹۳)، *روشن‌فکران ایران در قرن بیستم*، ترجمه محمد دهقانی، تهران: هرمس.

کسرای، محمدسالار (۱۳۷۹)، *چالش سنت و مدرنیته*، تهران: نشر مرکز.

کسرای، محمدسالار و بنت‌الهدی سعیدی (۱۳۹۵)، «تحلیل گفت‌مان عدالت در دهه سوم انقلاب با تأکید بر سال‌های ۱۳۸۰-۱۳۸۴»، *مجله جامعه‌شناسی تاریخی*، س ۸، ش ۲.

کسرای، محمدسالار و علی پوزش شیرازی (۱۳۸۸)، «نظریه گفت‌مان لاکلاو و موف، ابزاری کارآمد در فهم تبیین پدیده‌های سیاسی»، *فصل‌نامه سیاست*، س ۳۹، ش ۳.

لاکلاو، ارنستو و شانتال موف (۱۳۹۷)، *هژمونی و استراتژی سوسیالیستی*، ترجمه محمد رضایی، تهران: نشر ثالث.

مقدس، محمود (۱۳۹۱)، «بررسی تفاوت‌های مفهومی غرب‌زدگی در آرای فردید و آل احمد»، *مجله علوم سیاسی*، س ۸، ش ۱۸.

میرسپاسی، علی (۱۳۸۴)، *تأملی در مدرنیته ایرانی*، ترجمه جلال توکلیان، تهران: طرح نو.

نراقی، احسان (۱۳۷۸)، *ما و جهان امروز*، تهران: سخن و شهاب.

